

غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام  
 سلطان بهاء الدین سامزاد و پسر بود، یکی غیاث الدین محمد سام و دیگر معز الدین  
 محمد سام و چنانچه قبلاً نیز متذکر شدیم این دو برادر از یک مادر بودند. بعد از مرگ  
 سلطان علاء الدین سیف الدین پسرش ابن دوشهزاده را که توسط پدر وی محبوس  
 شده بودند رهائی بخشید و به ایشان اختیار کامل داد از آن پس برادر ارشد یعنی  
 غیاث الدین محمد به فیر و زکوه ماند، در خدمت عمزاده خود سلطان سیف الدین  
 بسر می برد. چون سلطان سیف الدین در جنگ غزان بدست سپهسالار خود بقتل  
 رسید و لشکر غور منهزم شد غیاث الدین از طرف اکابر و اشراف غور به سلطنت  
 برداشته شد. قبل از دوران سلطنت او را ملک شمس الدین می خواندند و چون  
 به سلطنت رسید بوی غیاث الدین لقب دادند.

بنابه قول منهاج سراج چون لشکر منهزم غور از ولایت رود باد و اطراف دزق  
 بطرف غرجستان رو نهاد و از شهر افشین (۱) که یا الملک شاران غرجستان بود  
 بگذشت ابو العباس شیش قاتل سلطان سیف الدین در قصبه داورد به خدمت  
 غیاث الدین پیوست و مشارالیه جمیع امراء و اشراف غور و غرجستان را در آنجا

(۱) غرجستان را دوشهر مشهور بود یکی افشین و دیگری سورمین. این حوقل  
 نام غرجستان به صور غرجستان، یا غرجستان به تلفظ اوستائی غرجستان و در شا هسنامه  
 فردوسی غرجگان ضبط شده است و نیز به صور غرجستان و یا غرجستان نیز آمده است که  
 بین مرات و غور و هری رود و غزنه واقع بوده و برخی آن ولایت را نسبت به ملک آن غرج الشاد  
 نیز خوانده اند. طبق نوشته جات مؤرخین و جغرافیه نگاران مستقر شارگاهی در شهری مسمی  
 به پشین بوده و یادردیهی از کوهستانات موسوم به بلیکان و وقتی فیروز کوه یا ببو ارسرخکت  
 دستجته و سورمین هم از بلاد آنجا بود و اهل خراج شاربه به خوبی و شار آنجا به عدل موصوف  
 بوده اند و از آنجا انواع پوست ها و فرش ها و خزین و از آن قبیل بر میخاسته و اسپ نپسکو  
 و انتر از آنجا می بردند ناصر خسرو بلخی گوید:  
 استاده بدی به پامیان شبیری  
 بنشسته به غرچه در بدی شاری

جمع نمود و ایشانرا به سلطنت غیاث الدین بیعت داد و غیاث الدین را بر تخت بنشاندند و از آنجا به فیروز کوه شدند معز الدین برادر خورد سلطان غیاث الدین که بعد از هائی از حبس به میل خود در بنامیان در خدمت عم بزرگش مالک فخر الدین مسعود بن حسین می زیست چون ازین حادثه خبر شد به اجازت عم خویش به فیروز کوه آمد و به خدمت برادر پیوست و ولایت استیمه و کجوران به وی تفویض گردید.

چنانچه در مبحث دودمان شیشانیان غوری به تفصیل متذکر شدیم چون سلطان غیاث الدین توسط ابو العباس شیش سپه سالار مقتدر سلطان سیف الدین به سلطنت رسید، هم ازین ناحیه وهم از ناحیه آنکه مشارالیه سلطان سیف الدین را در میدان حرب به قتل رسانیده بود بین غوریها صاحب نفوذ زیبا دی بود و همیشه توسط تواید اغتشاشات و بی امنی می خواست تا اضافه تر نفوذ خویش را بر سلطان هموار سازد چنانچه در اوایل سلطنت غیاث الدین برخی از اهالی غور بنسای اغتشاش گذارند و اغتشاشیون از سلطان جدید تهر کرده و به طرفداری ابو العباس هیش باوی راه تخلف پیش گرفتند. غیاث الدین که شخصیت بالاستعداد و وزیر کی بود و به مکنونات خاطر ابو العباس به خوبی پی برده بود بعد از مشوره با برادر خود به شرحی که قبلاً متذکر شدیم ابو العباس را هنگام دربار توسط یکی از غلامان خود بقتل رسانید (۱) چه به استناد برخی از مؤرخین علاوه بر آنکه سلطان غیاث الدین می خواست انتقام پسر کاکای خود را از وی کشد چون ابو العباس شیش در دو امر در مورد امور سلطنتی اختیار زیادی به سلطان قایل نبود ازین رهگذر هم سلطان غیاث الدین از وی دك خوشی نداشت.

(۱) اقوال منهاج را راجع به قتل ابو العباس شیش قبلاً ذکر کردیم صاحب روضه العفا می نویسد که چون ترك خاص سلطان غیاث الدین به يك ضربت سر ابو العباس بر زمین افکند گویند چون ابو العباس احساس شمشیر کرد دست بکارد یازید و نصف کارد از غلاب بیرون کشیده بود که دیگر مجال حرکتش نماند. ازین چیز بخوبی استنباط می گردد که ابو العباس هوای دیگری در سر داشت.



چون سلطان غیاث الدین کارسپه سالار مذکور را یکطرفه کرد کساری به  
قیام گرفت و توانست به اطمینان خاطر نفوذ و سلطه خویش را بر غوریان هموار سازد.  
لشکر کشی ملک فخر الدین بامیان به غور :  
درین هنگام ملک فخر الدین بن حسین امیر تخارستان و بامیان که یگانه پسر  
زندۀ ابوالسلاطین اعز الدین حسین غوری بود و بز ارشد پسران هفتگانه به شمار  
می رفت طمع جبال غورو کاخ فیروز کوه بدل پرورید و خود را برای سلطنت آن  
دیار مستحق خواند. و ملک علاء الدین قماچ سنجری را که حاکم بلخ بود و همچنان  
امیر تاج الدین یلدز والی هرات را به مدد طلبید و چنان قرار دادند که عسا کر  
ایشان از سه طرف به غور حمله ور گردند چون لشکر هرات و بلخ و بامیان رو به جانب  
فیروز کوه نهادند به قول منهاج سراج ملک فخر الدین بامیان عم سلطان که امرای  
غور در خدمت او بسیار بودند و میراث طلب ملک بود پیشتر روان شد و علاء الدین  
قماچ بلخ بالشکر خود در عقب او به چند فرسنگ از راه غرجستان بالا آمدن  
گرفت و تاج الدین یلدز از هرات چون نزدیکتر بود از راه هریر السرود رو به  
فیروز کوه نهاد. سلطان غیاث الدین و معز الدین برادر وی که بنابه قول فرشته  
سمت سپه سالاری ویرا داشت چون ازین هنگامه آگاهی یافتند ناچار مقابلتاً از  
فیروز کوه بیرون آمدند و در موقعی موسوم به «راغ زر» خیمه و بارگاه زدند بقول  
منهاج سراج ملک تاج الدین یلدز تعجیل نمود به طمع آنکه مگر فتح فیروز کوه  
و قمع لشکر غور بدست او باشد چون به نزدیک لشکر غور رسید چنانچه در اخیر  
مبحث دودمان شیشانیان غوری ذکر شد بدست دو مبارز غوری کشته شد و عسا کر هرات  
منهزم گردید.

روز دیگر سلطان چند هزار سوار جرار نامزد کرد تا پیش لشکر قماچ بلخ  
باز رفتند و او را نیز منهزم گردانیده علم ایشان بستند (۱) و به خدمت سلطان  
آوردند.

(۱) صاحب روضة الصفای نکارد که حاکم بلخ نیز درین محاربه بدست عسا کر غوری

سلطان غیاث الدین سریلدز والی هرات و علم قماج بلخ و تن از معاونین ملک  
فخر الدین مسعود را توسط سواری به زودی به خدمت وی فرستاد چون ملک فخر الدین  
مسعود حال را چنان مشاهده کرد خواست تا از نیمه راه واپس گردد که ناگاه  
سوران غوری اطراف عساکر ویرا حلقه زده و او را محاصره کردند اما سلطان  
غیاث الدین و برادرش که به تعاقب عساکر خویش رسیدند به کمال احترام و  
خوردی با عم خویش معامله کردند چنانچه پیاده به خدمت وی حاضر شدند و او را  
کما کان به امارت بامیان فرستادند .

و مؤرخین مراتب احترام سلطان غیاث الدین را در مورد کما کایش به تفصیل  
نقل می کنند از آن جمله اصل متن طبقات ناصری را درین جا نقل می کنیم:

«... ملک فخر الدین مسعود چون سریلدز و علم قماج بلخ بدید عزیمت مراجعت  
کرد و لشکر بر نشاند چون سوار شد لشکر غوری پیاده بود و اطراف او فرو گرفته  
چون غیاث الدین و همزادین در رسیدند در حال به خدمت عم از مر کب پیاده شدند  
و عم خود را خدمت کردند و فرمودند که خداوند را باز باید گشت و او را به لشکر گاه  
خود آوردند و بر تخت نشاندند و هر دو برادر پیش روی او دست بکمر زده بایستادند  
و بدین سبب حیواندامت بر ملک فخر الدین غالب شد و از سر مساری ایشانرا جفای چند  
گفت و برخاست و گفت که برخی می خندید ایشان به خدمت عم عند بسیار  
کردند و در خدمت او یک منزل رفتند و او را بطرف بامیان باز گردانیدند ...»

و بن جایاید گفت که بر من از مؤرخین ازین فتح سلطان غیاث الدین در آثار  
خود تذکر نمی دهند و بقول صاحب روضة الصفا هنگام حمله متحدین مذکور قبل  
از رسیدن ملک بامیان برادران غوری عساکر خود را بدو دسته منقسم کردند  
تا آن دوسر گش را که از راه هرات و بلخ متوجه غور شده بودند درهم شکستند. (۱)  
و عده از مؤرخین از منهاج نقل قول می نمایند .

طبق نظریات برخی از مؤرخین سلطان غیاث الدین در این هنگام نواحی بادغیس

(۱) صاحب روضة الصفا از حاکم هرات نام نمی برد .



را در قبضه خود داشت و بر غر جستان نیز مستولی بود. سلطان غیاث چون از جانب کاکای خود ملک بامیان مطمئن گشت به جانب گرمسیر و زمین داور عسکر کشید و آن جاها را نیز بدست آورد متهاج و پیروان او که ازین فنوحات وی به اختصار ذکر می کنند و اشاره کنان ازان میگذرند توضیح نمی کنند که قبل از لشکر کشی سلطان غیاث الدین به آن نواحی چه کسانی در آنجا حکمرانی می کرد و سلطان از دست کی آن جاها را قبضه نمود.

به قول عدة از مورخین چون غیاث الدین در عوض سیف الدین بسر عم خود به سلطنت رسید. در همان سال به مقابله غزان پرداخت و ایشان را مغلوب ساخته مالیاتی برایشان گذاشت بنابراین برخی از نویسندگان چنان قیاس میکنند که شاید غیاث الدین نواحی جروم (گرمسیر) و زمین داور را از دست غزان (۱)

(۱) درین مورد باید متذکر شد که در هنگام سلطنت غوریان و مخصوصاً دوره ارتقاء و کشورگشایی سلاطین آن دو دمان در نواحی سیستان سلسله پادشاهان مجلی بود و پادشاهان ویر آن نواحی حکمرانی میکردند که در تاریخ بنام ملوک نیمروز و سجستان منور و خند و چنانچه از مطالبه او و راق تاریخ شاهان بر می آید یکی از امرای ایشان موسوم به امیر طاهر معا سر سلجوقیان بوده و امیر دیگر ایشان امیر تاج الدین ابوالفتح یا ابوالفضل ناصر بن طاهر است که در سال ۴۸۰ هجری به پادشاهی رسید و مدفن او در سیستان است سوهمین پادشاه ابن سلسله شمس الدین محمد بن تاج الدین است. منهاج سراج درباره اومی نگارد که چون مشاوران پادشاه شد عز الملک برادر خود را کور و سایر برادران را قتل (در یک روز هزده برادر خود را بکشت) و اشخاص بسیاری را ازین برد. سرای امارت او را در سیستان سرای سیاست گویند. غزان بعد از واقعه سنجر قصد سیستان کردند ولی توفیق نیافتند چونکه ملک شمس الدین محمد ملک خود را از آن فتنه محفوظ نگاهداشت. بدین ترتیب دیده می شود که بنا بر اقوال منهاج سراج نواحی متذکره بدست پادشاهان ابن سلسله بوده است که ایشان فرمانبردار سلطان غوری بودند.

مورخ مذکور که در طبقه چهارم تحت عنوان ملوک نیمروز و سجستان ازین خاندان شاهی بحث می کند چنین ادامه می دهد: که بعد از مرگ شمس الدین برادر زاده اش تاج الدین بن عز الملک مکفوف البصر را به پادشاهی برداشتند و تاج الدین خطبه بنام سلاطین غور خواند علماء را بنواخت و مصلی های بافته برای مساجد بخارا و فروش زیادی به حرم کعبه ارسال کرد چنانچه از نوشتجات مشاوران بر می آید پدر منهاج سراج در عهد او دوبار به سیستان رفت یکبار به وسالت از طرف سلطان غیاث الدین محمد سوم غوری (۵۵۸-۵۹۸) و بار دیگر که به رسالت به بغداد می رفت از مکران به سیستان گذشت. (بقیه پاورقی در صفحه ۴۸)

گرفته باشد به هر تقدیر چون تاج الدین یلدز والی هرات در جنگ با غوریان چنانچه گفته شد بقتل رسید و عساکر هرات منزهماً مراجعت کردند بهاء الدین طغرل که یکی از بندگان سلطان سنجر بود هرات را در ضبط خود آورد و مدتی نگاهداشت تا آنکه اهل هرات در اثر عدم رضایت از وی مکتوبات استمدعا آمیز به خدمت سلطان غیاث الدین فرستادند و بقول منهاج سراج آن فتح نیز برآمد و بعد از چند سال قادس و ولایات کالیون و فیوار و سیغرو و در ضبط آمد. قرار نوشتجات روضة الصفا بعد از فتح داور و گرمسیر فتح غرجستان و بادغیس صورت گرفت و بعد از آن فتح غزنه میسر گردید.

منهاج سراج در ذکر سلطنت سلطان جلال الدین محمود پسر ابل ارسلان می نگارد که فتح هرات در سال ۵۷۱ هجری واقع شد بدین ترتیب و همچنان به ترتیب استنتاج مستر را در قتی این فتح هو قتی بوده است. و برای ۱۷ سال دیگر هم طغرل مذکور در هرات ولایت داشته است.

منهاج سراج می نویسد که بعد از فتح سیغرو و سلطان غیاث الدین تمام بلاد غرجستان و طالقان و خسروان را بدست آورد و از بلاد جروم تا تکینا باد را به معز الدین برادر خود مفوض داشت و بعد از آنکه از سجستان باز آمد بطرف غزنین و ولایت زاوول و جروم و حوالی آن سوار فرستادن گرفت و بلاد کابل و زاوول و غزنین که بدست غزان بود آنرا منصرف شد.

( بقیه پاورقی صفحه ۴۷ )

گویند تاج الدین دختر عمر مرغنی ملک خراسان را برای ملک ناصر الدین عثمان پسر وولیمهد خویش نکاح کرده بود و چندین بار این پسر را بالشکر سیستان به حضور سلطان غیاث الدین غوری فرستاد چنانچه در فتح نیشاپور و لبهده سیستان هم کاب سلطان بود و این همان ناصر الدین است که چنانچه در مبحث و قایع تاریخی دوران سلطنت سلطان معز الدین خواهیم دید مشارالیه او را به حکومت عراق و توابع آن نصب کرد ازین مطالب به وضاحت برمی آید که نواحی سیستان در هنگام سلطان غیاث الدین در قبضه سلسله شاهان متذکره بوده و ایشان همیشه با دربار غور در تماس بوده و مناسبات نیکو داشتند. و علاوه بر آن از فتوحات امرای خود را با عسکر سیستان به خدمت ملاطین غوری گسیل می داشتند.